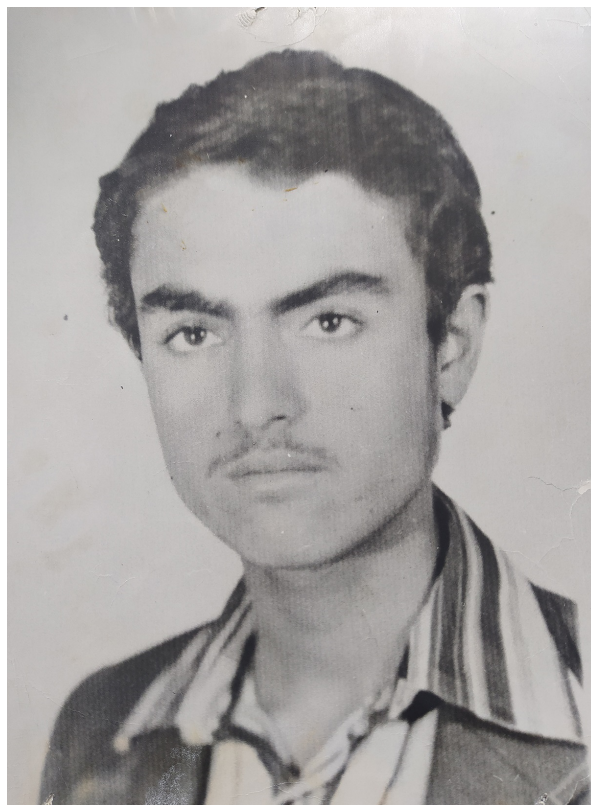


شهید غلامعلی دشتی



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوخهر

| | |
|-------------|-----------------|
| نام پدر | علی |
| تاریخ تولد | ۱۳۴۳/۱۲/۲۰ |
| محل تولد | بوشهر - تنگستان |
| تاریخ شهادت | ۱۳۶۴/۰۶/۳۱ |
| محل شهادت | اروندکنار |
| مسئولیت | رزمنده |
| نوع عضویت | بسیج |
| شغل | بسیجی |
| تحصیلات | دوره راهنمایی |
| مدفن | شورگی |

زندگینامه

شهید غلامعلی دشتی فرزند علی در سال ۱۳۴۳ در خانواده ای مذهبی و فقیر به دنیا آمد. او تحصیلات خود را تا پایان پنجم ابتدایی در روستاهای شورکی و انبارک به پایان رسانید اما کشاورز بودن پدر و نیاز پدر به کمک فرزندش باعث شد تا غلامعلی دوشادوش پدر به فعالیتهای کشاورزی بپردازد. با شروع جنگ نابرابر و تحمیلی عراق علیه ایران شهید بزرگوار در آذر ماه سال ۱۳۶۰ داوطلبانه به جبهه های لرستان و جزابه اعزام شد و پس از سه ماه به آغوش گرم خانواده بازگشت بعد از چند ماه کمک به خانواده در امر کشاورزی در سال ۶۲ راهی خدمت مقدس سربازی و به کردستان اعزام شد آنجا با شور و علاقه و تاکتیکیهای فردی که در خود سراغ داشت خدمات موثر و مفیدی را از خود نشان داد. در ۱۵/۴/۶۴ خدمت مقدس سربازی را به پایان رسانید و باز هم به جمع خانواده خوب خود بازگشت. اما عشق به امام و تعصب به پاسدارای از آب و خاک او را بر آن داشت که باز هم داوطلبانه راهی جبهه های حق علیه باطل گردد. در تاریخ ۳۱/۶/۶۴ و در اروند کنار به خیل دوستان بسیجی خود پیوست اما در سال ۶۴ طولی نکشید که در نهر علی شیر واقع در اروند کنار مرغ روحش دعوت حق را لبیک گفته و به سوی دیدار حق می شتابد روحش شاد باد و راهش پر رهرو باشد.

وصیت نامه

وصیت من به پدر و مادر و برادرانم این است که بعد از من گریه نکنند زیرا شهید با روح شاد از این دنیا می رود و وصیت من به ملت ایران این است که مبادا امام را تنها بگذارید ما بهتر از علی اکبر نیستیم که جان خود را فدای امامش کرد.

مصاحبه

مصاحبه ای از مادر شهید

س- ضمن عرض سلام خودتان را معرفی کنید و نسبت خودتان را با شهید بیان کنید .

به نام خدا اینجانب فاطمه دشتی مادر شهید غلامعلی دشتی هشتم س-در مورد کودکی و اخلاق و رفتار ایشان صحبت کنید .

ج- هوش و ذکاوت از همان کودکی در وجودش نمایان بود . پس از هفت سالگی راهی مدرسه در روستای انبارک شد و علاقه و شور و شوق خاصی به مدرسه داشت صبح زود با پای پیاده به طرف مدرسه می رفت خوش رو و خوش اخلاق بود همگان از او به نیکی یاد می کردند . او ما را به همسایه داری و کمک به خویشان دعوت می کرد .

س- نحوه شهادت و تاریخ شهادت او چگونه بود ؟

ج-پسرم در نهر علی شیر در حالی که در سنگر خود بود بر اثر ترکش خمپاره در سال ۱۳۶۴ به دیدار معبودش می شتابد .

س- در مورد فعالیت‌های مذهبی ایشان صحبت کنید .

ج- او پایبند به مسائل شرعی و مذهبی بود نمازهایش را به موقع به جا می آورد . اکثر مواقع در مسجد روستا حضور فعال داشت دعا ها را بخصوص دعا های کمیل ، توسل و ندبه را در مسجد همراه با دوستانش اجرا می کرد هرگز نشده بود که نماز را از دست بدهد و خلاصه یک مسلمان واقعی و به تمام معنی بود .

س- چگونه خبر شهادتش به شما رسید ، احساس شما چه بود؟

ج- قبل از اینکه خبر شهادت فرزندم را به من بدهند من ایشان را در خواب دیدم و بعد از چند روز همسایه ها خبر ایشان را به من دادند . احساس مادر وصف شدنی نیست ولی افتخار می کنم که مرا پیش فاطمه زهرا روسفید کرده است .

س- خاطره ای از شهید بزرگوار بیان کنید

ج- تمام لحظه لحظه زندگی پسرم برایم خاطره است اما خاطره آخرین اعزامش به جبهه در ذهنم پاک نمی شود و آن هم اینست که او قبل از خدمت مقدس سربازی یک بار از طرف بسیج به جبهه ها اعزام شد و سپس به خدمت مقدس نظام وظیفه نائل شد خدمت سربازی را که به اتمام رسانید . رو به من کرد و گفت : چرا اینهمه شکسته و ضعیف شده ای . من که از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدم گفتم : پسرم من با به پایان رسیدن خدمت تو باز هم شاد و جوان می شوم . این شکستگی که در وجودم می بینی اثر دوری تو بوده است . اما هنوز حرفم قطع نشده بود که شهید گفت : من دو سه هفته استراحت می کنم و بعد به خاطر نیاز امروز کشور به نیروهای جوان باید به جبهه ها بروم ، تا اینکه یک ماه بعد از پایان خدمت از طرف بسیج کیفش را برداشته بود و بدون خدا حافظی جهت اعزام به اهرم رفته بود . پدرش کیفش را از او گرفته بود و بدست خواهرش سپرده بود اما او کیفش را از خواهرش به اصرار می گیرد و راهی جبهه ها می شود و با شور و علاقه ای که به این آب و خاک و رهبر کبیر انقلاب

داشت جان خویش را فدای انقلاب می کند و شربت نوشین شهادت را می نوشد.

یادش گرامی باد .

س- مراسم تشییع آن شهید بزرگوار چگونه بود ؟

ج- او را در بنیاد شهید خورموج تا روستای شورکی با شکوه خاصی تشییع کردند و سپس بر روی دستهای گرم مردم روستا در گلزار محمدی روستای شورکی به خاک سپردند می توانم به جرات بگویم که جمعیتی به این گستردگی را تا کنون ندیده بودم .

مصاحبه با دوست شهید

س- ضمن عرض سلام خودتان را معرفی کنید و نسبت خودتان را با شهیدیان کنید .
ج- به نام خدا من حسین محمدی دوست شهید غلامعلی دشتی هستم .

س- در مورد کودکی و اخلاق و رفتار ایشان در مدرسه صحبت کنید .

ج- شهید دشتی از همان کودکی در بین همسایه ها و دوستان ، دوست داشتنی بود و همه غبطه اخلاق خوب و رفتار ایشان را می خوردند زیرا او روحیه ای شاد و چهره ای بشاش داشت .

س- در مورد فعالیت های مذهبی ایشان صحبت کنید .

ج- شهید دشتی عاشق احکام و فعالیت های مذهبی و دینی بود در مراسم مذهبی که در تکایا و حسینیه ها برگزار می شد شرکت فعال داشت و علاقه خاصی هم به امام (ره) داشت .

س- خاطره ای از شهید بزرگوار بیان کنید .

تنها خاطره ای که از ایشان در ذهنم نقش بسته آخرین حرفهایی است که این گونه به من می گفت : مبدا امام عزیزمان خمینی بت شکن را تنها بگذارید و همیشه گوش به فرمان رهنمودهای ارزشمند آن ابراهیم زمان باشید و پرچم اسلام را تا آخرین لحظه و تا آخرین قطره خون خود حفظ کنید و آنرا به صاحب اصلی یعنی امام زمان (عج) بسپارید .

س- چگونه خبر شهادتش به شما رسید ، احساس شما چه بود؟

ج- این خبر توسط همسنگرانم به ما داده شد و احساس ما این بود که خدایا این هدیه را از ما بپذیر .

س- مراسم تشییع آن شهید بزرگوار چگونه بود ؟

ج- با شکوه خاصی از طرف امت حزب الله انجام گرفت ، انشا الله که همه شهیدان با شهدای کربلا محشور گردند .

خاطرات

سجایای اخلاقی شهید غلامعلی دشتی
او علاقه زیادی نسبت به انقلاب اسلامی داشت این علاقه در رفتار و کردار او نمایان بود، حتی دوره مقدس سربازی
را سپری می کند آنهم دوره ای سخت در سرمای کردستان، اما به محض اینکه دوره سربازی به پایان می رسد
داوطلبانه از طریق بسیج عازم جبهه های حق علیه باطل می گردد.
علاقه خاصی به جلسات مذهبی از قبیل دعاها و نمازهای واجب داشت تا آنحال که نمی گذاشت واجبات قضا
گردد و در تمام مراسم مذهبی بخصوص دعاها شرکت فعال داشت.
او خوش رو و مهربان بود و سعی می کرد همسایه دار و خوش بر خورد باشد. تا آن اندازه که پدر و سایر اعضای
خانواده را به همسایه داری دعوت می کرد.
هوش و ذکاوت خاصی داشت که از همان دوران کودکی در وجود او نمایان بود علاقه به کارهای فنی و کاربردی
داشت.

شعری در وصف شهید
آن شب که من در بستر مهتاب بودم
با عارفان در سنگر محراب بودم
من بودم و یاران و بزم آسمانها

ما جمله مبهوت مسیر کهکشانها

چشمان ما در پیچ و تاب کهکشان بود

گیسوی شب بود و حکایت در میان بود

باد صبا را رمل ما هم خانه می کرد

دست نسیمی زلف تربت شانه می کرد

در زیر پای عرشیان فرش روان بود

شن زار خونین از پی خونها دوان بود

آنجا حکایت از بهار آرزو بود

هر کس بقدر همتش در جستجو بود

خداحافظ لاله هایی که از پشت سیمهای خار دار شکفته اید .

در بساط خویش دارد بهترین کالا شهید

می کند کالای خود را با خدا سودا شهید

(مآخذ: روزنامه جمهوری اسلامی)



سامانہ جامع سرداران و دوہزار ششمیہ استان بوٹھر